Archive of SID

جولان گرد میدان عشق*
جستاری در باب بازتاب عناصرحماسی درشعرسنایی

دکترمحبوبه مباشری
استادیار زبان و ادبیات فارسی دانشگاه الزهراء (س)

چکیده
در عرصه ادب فارسی، سنایی به عنوان مبدع اصلی تغییر سبک خراسانی به عراقی و گذر از توصیف ظاهری به توصیف باطنی و عرفانی پدیده‌ها شناخته شده است. بالطبع سنایی در نمودن همسانی و یکتایی نمادهای عرفانی با حماسی نقش بسزایی دارد. استحاله، دگردیسی و تصعیدی که در این نوع شعر ایجاد می‌شد، شعرحماسی را از بن‌بست رهاند.

این جستار به نمایاندن وجوه همانندی عناصر حماسی و عرفانی و بازتاب آنها در شعر سنایی می‌پردازد.

کلید واژه‌ها: شعر سنایی، عناصر حماسی، ادبیات فارسی قرن ۶، ادبیات عرفانی

تاریخ دریافت مقاله: ۸۷/۶/۲۰ تاریخ پذیرش مقاله: ۸۷/۱۱/۶

* برگرفته از بیتی از دیوان سنایی :
گاه رزم آمد بیا تا عزم زی میدان کنیم مردعشق آمد بیا تا گرد او جولان کنیم
(دیوان سنایی ص ۲۱۲)

www.SID.ir

Archive of SID

پیشینه پژوهش

حماسه‌های عرفانی و بازتاب عناصرحماسی و اسطوره‌ای درشعر عرفانی در آثار برخی از نویسندگان مورد تدقیق و بررسی قرار گرفته است که از آن میان به چند مورد اشاره می‌شود:

شمیسا درکتاب **انواع ادبی** (۱۳۸۳: ۶۹) در تقسیم‌بندی حماسه از حماسه‌های عرفانی نام می‌برد و توضیحات مفصلی را در این‌باره بیان می‌کند. اسلامی ندوشن درکتاب **جام جهان‌بین** (۱۳۷۰: ۲۹۹) آنجا که در باب حماسه‌های پهلوانی سخن می‌گوید، اساس شکل‌گیری حماسه را شرح دلاوریهای قهرمانان یک ملت می‌داند که برای تشکیل قومیت و ملیت خویش ناگزیر به نبردها و خونریزیها بوده‌اند.

رحمان مشتاق مهر نیز درمقاله خویش تحت عنوان **بازتاب عناصرحماسی در غزلیات شمس** به فراوانی عناصرحماسی در غزلهای مولانا اشاره می‌کند و آن را از مهمترین عوامل تشخص غزلهای وی نسبت به دیگر شاعران می‌داند (۱۳۸۶: ۱۸۶ــ ۱۶۳). کزازی در کتاب **رؤیا، حماسه، اسطوره** ساختارحماسه در ادب صوفیانه و برخورداری سروده‌های درویشی از درونمایه‌های حماسی را آشکار و گسترده می‌داند (۱۳۷۲: ۱۹۵).

علاوه بر آن زرقانی در مقاله «**سنایی و سنت غزل عرفانی**» (۱۳۸۵: ۱۴۵ــ ۱۱۹) یکی از وجوه تشخص غزل عرفانی سنایی را در تغییر ماهیت عناصر اسطوره‌ای و پوشاندن جامه عرفانی بر تن آن می‌داند.

حسینعلی قبادی در کتاب **آیین‌آینه** (۱۳۸۶: ۳۷۸ــ ۳۶۶). ضمن شرح مستوفی و جامعی در باب نمادهای حماسی و عرفانی در آثار شاعران بزرگ ادب پارسی و ازجمله سنایی، فصل مستقل و جداگانه‌ای را به بررسی نمادهای مشترک حماسی و عرفانی آثار سنایی و شاهنامه اختصاص داده است (۱۳۸۱: ۲۹۲)

هم‌چنین حسین رزمجو در کتاب **در قلمرو ادبیات حماسی** (۱۳۸۱: ۳۲۷ــ ۲۹۱) با توجه به معنای حماسه که به طورکلی رخدادهای همراه با دلاوری و پهلوانی با خوارق عادات را شامل می‌شود، حماسه عرفانی را نموداری از شجاعتها و کارهای عظیمی می‌داند که پویندگان وادی کمال در پیکار با نفس اماره خود انجام می‌دهند که دشمنترین دشمن آنهاست و در این باره چنین می‌گوید: پاره‌ای ازمشترکات فکری و اعتقادی، مضامین و نمادهای همسانی در قلمرو حماسه‌های ملی ایران و متون عرفانی

www.SID.ir

Archive of SID

فارسی وجود دارد؛ نظیر؛ خداپرستی، دینداری، رفعت مقام انسان، شیطان ستیزی و نفس‌کشی، بشردوستی، نکوهش علائق دنیوی، جبرگرایی، داد بودن مرگ اعتقاد به رستاخیز، کیفرالهی، ارزشمندی فتوت و مردانگی، باور داشت قدرتهای فوق طبیعی، وجود جام جم، سروش، سیمرغ، فره ایزدی، عنایت الهی، دیو، شیطان.... و گرایش به ترک دنیا و عرفان که در بعضی از پهلوانان شاهنامه، مانند ایرج، سیاوش و کیخسرو دیده می‌شود.

علاوه بر آن حسینعلی قبادی در مقاله‌ای تحت عنوان حماسه عرفانی... (۱۳۸۱/۱: ۲۰ـ ۱) اگرچه نفس این ترکیب را به ظاهر متناقض‌نما می‌نامد، توجه به آبشخورها، نمادسازیها، تصویرآفرینیها از آرمانهای بلند انسانی، پیامها و بنمایه‌ها را دلایل همسانیهای حماسه و عرفان می‌داند. وی حضور نمادهای اسطوره‌ای را در متون عرفانی فارسی، عظیم‌ترین نشان همگرایی متون حماسی و عرفانی به شمار می‌آورد و در فصلی مشبع، جنبه‌های گوناگون تناسب و همسانی متون حماسی را با متون عرفانی توضیح می‌دهد. او حماسه عرفانی را بازآفرینی حماسه‌های اساطیری، ملی فلسفی و مذهبی می‌داند که رزم آفاقی در آن به رزم درون و انفس مبدل شده است.

سرانجام شادروان علی حسین‌پور در مقاله **حماسه عرفانی و تجلی آن در شمس‌نامه مولانا** (۱۳۸۱/۱: ۵۲ ـ ۳۵) حماسه عرفانی را نوع چهارم انواع سه‌گانه حماسه می‌داند که درقرن پنجم به بعد سروده شده است و تجلی برجستهٔ این‌گونه ازحماسه را در غزلیات و مثنویهای عارفانه و قلندرانه سنایی، عطار و بویژه مولانا می‌داند. وی امتزاج میان حماسه و عرفان را به ظهور و زایش پدیده‌ای منجر می‌داند که نه صرفاً حماسه است و نه اختصاصاً، عرفان، بلکه مولودی است که ویژگیهای هردو را توأمان داراست. سپس با ذکر شواهدی از دیوان شمس با ذکر همسانیهای حماسه و عرفان، چون غلوها و مبالغه‌های اشعار حماسی، ستیز میان نیروهای خیر و شر و حالت مفاخره آمیز به نقل از دکترمرتضوی، غزلیات مولانا را بزرگترین حماسه عرفانی جهان می‌خواند. البته وی نخستین تجلی این دگردیسی و دگرسانی روح حماسی را در قصاید و غزلیات قلندرنامه سنایی جلوه‌گر می‌داند.

هم او در کتاب **بررسی و تحلیل سبک شخصی مولا نا در غزلیات شمس** (۱۳۸۶: ۳۳ ـ ۲۳) ضمن اختصاص فصلی به نام عرفان حماسی می‌گوید: مولانا با کنار هم نشاندن رستم، پهلوان حماسه اسطوره‌ای و شیرخدا، حیدر کرار، قهرمان حماسه دینی،

www.SID.ir

Archive of SID

قهرمان حماسه عرفانی خود را به وجود می‌آورد. مولانا قهرمان حماسه عرفانی خـویش است. وی معتقد است نگرش و بینش حماسی مولانا باعث شده کـه واژه‌هـای غـزل او کسوتی رزمی و حماسی بپوشد. ازدیدگاه مولانا عشق بزرگترین پهلوان عرصه حماسـه عرفانی، و بزرگترین رقیـب او عقـل اسـت و خـونین‌تـرین مـصافها نیـز بـین ایـن دو درمی‌گیرد که سرانجام، پیروزی با عشق است.

این نظریات درمقدمه این پژوهش به طورمختصر و مجمل ذکر شده است .

مقدمه

از آنجا که میان حماسه ملی ایران و متون عرفانی فارسی، علاوه بر مضامین و نمادهـای همسان، مشترکات اعتقادی و فکری نظیر شیطان‌ستیزی و نفس‌کشی، جبرگرایی، اعتقـاد به رستاخیز، داد بودن مرگ، ارزشمندی مردانگـی، باورداشـت قـدرتهای فـوق طبیعـی، سروش، سیمرغ و گرایش به تـرک دنیـا و... وجـود دارد از ایـن‌رو زمینـه بـرای یـافتن همانندی میان این دو در عرصه شعرفارسی بسیار زیاد است تا آنجا که می توان به نـوع ادبی خاص با عنوان **حماسه عرفانی** قائل شـد. شـاعران عـارف از تمـامی امکانـات و عناصر و تصاویر و نمادهای حماسی برای بیان رموز عرفان بهره گرفتـه و گـاه خـود از این تصاویر، نمادهای تازه‌ای آفریده‌اند. به هرحال جلوه‌ای از عرفان در ادبیات ما شکل حماسی دارد. قهرمان حماسه عرفانی، همـان پهلـوانی اسـت کـه در آرزوی جـاودانگی است؛ پس قدم درراهی پرخطر می‌نهد تا با پیوستن به خدای جاودانه، خود را از طریـق فناء فی الله جاودانه سازد. در این راه ناگزیر از ستیز با دشمن قهاری است کـه دیـو یـا اژدها (نفس) است. میان ایشان جنگی دراز آهنگ درمی‌گیرد که در این جنگ، سخن از نعره‌های خونین، نهنگ لا، زنجیرجنون، چاه تن و دیگرتـصاویرحماسی اسـت. قهرمـان طی سفرهای مخاطره‌آمیز، هفتخوان، هفت مرحله سیر و سلوک را پشت سـرمی‌گـذارد. در این مسیر، پیری خضروار سـالک را هـدایت مـی‌کنـد کـه همـان دخالـت نیروهـای متافیزیکی در حماسه است. گاه پیرزن عجوزه دنیا خود را به جادویی به شکل زن زیبـا روی درمی‌آورد تا قهرمان را فریب دهد. در حماسه عرفانی آوردگاه بیرونی به آوردگـاه درون انسان و پیکار با نفس اماره تبدیل می‌شود و قهرمـان ایـن آوردگـاه انـسان کامـل است که معادل **رستم** قهرمان حماسه است. علاوه بر این، همان‌گونه که پیشترگفته شد، **هفت‌خوان** پرمخاطره رستم واسفندیار در حماسه ملی ایران معادل هفت‌وادی یا هفت شهر

www.SID.ir

Archive of SID

عشق عطار و هفت مرحله سلوک عارف است.

سیمرغ، مرغ افسانه‌ای، که در اسطوره‌های حماسی ملی راهنما و نجات‌دهنده قهرمان است، معادل با خضر هدایتگر و گاه رمزی از انسان کامل یا مظهری از ذات باری تعالی است.

فره ایزدی، هاله‌ای از نورکه گرداگرد پادشاهان دادگر حماسی وجود داشته معادل فیض روح‌القدس و موهبت الهی است.

دیو یا دیو سپید در حماسه، معادل شیطان و نفس اماره انسان است که **سنایی** در ماجرای رستم و دیوسفید، تصویر غلبه سالک عارف را بر نفس اماره بخوبی نشان می‌دهد.

*آن سیه کاری که رستم کرد با **دیو سفید** خطبه دیوان دیگر بود و نقش کیمیا*

و یا :

*چون ولایتها گرفت اندر تنت **دیو سپید** **رستم** راهی گر او را ضربت رستم زنی*

سپیدی دیو هم از دیدگاهی دیگر قابل تأویل است و می‌تواند نمادی باشد از وابستگیهای دنیوی و مظاهر فریبنده دنیا که در کسوتی زیبا جلوه‌گر می‌شوند.

به هرحال سنایی، که انس و الفت خاصی با شاهنامه داشته، شاید نخستین کسی است که این مضامین و تصاویر عرفانی را در عرصه شعرخویش وارد ساخت و خود به عنوان الگویی، سرمشق شاعران عارف بعد ازخویش چون مولانا قرار گرفت.

سنایی مضامین عرفانی بویژه رابطه عاشق و معشوق معنوی و الهی با عاشق و معشوق زمینی و مادی را در ساخت غزل و شعر خویش وارد کرد. از آنجا که میان این دو ساحت معنوی و مادی، تفاوت ماهوی است در کیفیت وصال نیز تفاوتها بسیار است. قهرمان اصلی غزل (معشوق) و حماسه عرفانی خداست که لازمه رسیدن به او، فنای خویش است و در نتیجه مبازه با نفس ـ دیو درون ـ حاصل می‌شود و ستیز با دیو درون، پیکارها و مجاهدات و گذر از مراحل و مخاطرات ـ مقامات ـ را می‌طلبد که به مراحل حماسی بی‌شباهت نیست.

اگرچه شعرصوفیانه فارسی مقارن اوایل قرن پنجم با ابوسعید ابوالخیر و اصحاب او در خراسان انتشار تمام یافت به سبب فراوانی اصطلاحات و مضامین عرفانی در شعر سنایی، وی را آغازگر چنین شیوه‌ای در شعر فارسی می‌دانند؛ چنانکه ذبیح الله صفا در **تاریخ ادبیات** به این نکته اشاره می‌کند:

www.SID.ir

Archive of SID

«سنایی بی‌تردید یکی از بزرگترین شاعران زبان فارسی و از جمله گویندگانی است که در تغییر سبک شعر فارسی و ایجاد تنوع و تجدد در آن مؤثر بوده و آثار او منشأ تحولات شگرف درسخن گویندگان بعد از وی شده است» (صفا، ۱۳۶۳: ۵۶۵)

دکترشمیسا نیز در این‌باره چنین می‌گوید: «... او (سنایی) اول کسی است که معانی صوفیانه را به‌طور وسیعی در شعر فارسی (اعم از مثنوی، قصیده و غزل) وارد کرده است. از این‌رو معانی اشعار او نسبت به قدما بسیار بلند و حتی معادل شعرهای قرن هفتم است (شمیسا، ۱۳۶۲: ۶۳).

بعد از سنایی، ورود مضامین عرفانی در شعر با خاقانی، عطار و دیگر شاعران عارف دنبال شد تا در شعر مولانا به اوج خود رسید؛ چنانکه در دیوان سلطان ولد از قول مولانا چنین آمده است:

عطار روح بود و سنایی دو چشم او ما از پی سنایی و عطار آمدیم

شعر غنایی و بویژه غزل، چه مستقیم و چه غیرمستقیم بر مدار معشوق دور می‌زند؛ به عبارت دیگر هسته مرکزی غزل، معشوق است؛ اما این معشوق همیشه چهره نیست و در غزل عرفانی جنبه حماسی و اساطیری می‌یابد و به معبود تبدیل می‌شود. از سوی دیگر «در معرفت و در عمل، هدف صوفی سلوک است در راه حق، و راه او نیز درعین حال هم ریاضت است هم کشف و شهود. قدم اول غالباً توبه است تا جان و دل سالک پاک شود و توان اتصال با حق را پیدا کند و بعد از آن کار عمده، مجاهده است؛ مجاهده با **نفس** که انسان را به دنیا و شهوتهای جهانی می‌خواند و از سعی و عمل در راه حق باز می‌دارد. با مجاهده و ریاضت است که صوفی در طی سالهای دراز، مراحل طریقت را طی می‌کند» (زرین کوب،۱۳۶۲: ۳۲ـ ۳۱) .

در قرن ششم پس از شکل‌گیری غزل عارفانه، جریان مهم دیگری به نام «غزل حماسی» از درون آن زاییده شد که زیرساختی حماسی داشت و از عناصر حماسی، فراوان بهره‌ور بود. همان‌گونه که می‌دانیم، عرفان زیرساختی حماسی دارد، بسیاری از اشعار عرفانی از درونمایه‌های حماسی بهره جسته‌اند و این بهره‌گیری نه تنها در مفاهیم بلکه در ساختار و واژگان مشهود است؛ واژگانی چون: **هماوردی، خونریزی، ستیز و نبرد** که در حماسه‌ها کاربرد دارد در سروده‌های صوفیانه نیز به کار می‌رود. جلال الدین کزازی در کتاب «**رویا، حماسه، اسطوره**» ضمن اینکه حماسه را به سه دسته حماسه‌های راستین یا اسطوره‌ای، حماسه دروغین یا تاریخی و حماسه دینی یا میانین

www.SID.ir

Archive of SID

تقسیم می‌کند به نوعی دیگر از حماسه نیز اشاره می‌کند و از آن به حماسه درونـی یـاد می‌کند و اینگونه می‌گوید:

«می‌توان بر آن بود که سروده‌های صوفیانه، گونـه‌ای از **حماسه درونـی** را در خـود نهفته‌اند؛ حماسه‌ای که دراین سروده‌ها، پاره پاره پراکنده شـده اسـت. در ایـن حماسـه درونی، **ستیز ناسازها** که بنیاد هر حماسه‌ای برآن اسـت بـه کـشمکش نهـانی در میانـه درویش با خویشتن دیگرگـون شـده اسـت. همـاورد برونـی در رویـارویی و آمیـزش حماسی، درسروده‌های صوفیانه به ستیزنده‌ای در درون مبدل شده است. نبرد همواره و ناگزیر درویش با خویشتن با بدآموزی نیرنگباز و فریفتار کـه در نهـاد وی خانـه کـرده است، سرشتی حماسی دارد» (کزازی، ۱۳۷۲: ۱۹۵ـ ۱۹۴).

«قرن ششم، دورهٔ گذر فرهنگی است و سنایی در مرکز این دوره ایستاده است و بـه نظر می‌آید که هیچ شاعری به اندازه سنایی در ترسیم این «حالـت گـذار» موفـق نبـوده است. او اولین شاعری است که عناصر اسطوره‌ای ملی را به حوزه عرفان کشاند. معنای پیشین آنها را مسخ کرد و جامه‌ای عرفانی بر تن آنها پوشاند؛ مـثلاً در غزلـی رخـش و رستم، یکی نماد شراب تجلی معشوق ازلی و دیگری نمادی برای عارف عاشق است:

جادوان خدمت کننـد آن چـشم رنـگ آمیـز را — زنگیان سجده برنـد آن زلـف جـان آویـز را
گـــرشب وصلت نماید مـــرشب معـــراج را — نیک مانـــد روزهجـرت روز رستاخیـــز را
ای که دریا جام کـــرده شربت عالـــم تـــــرا — رخش را رستم بـس و گـوربری پرویـز را

(دیوان ، ۷۹۴)

با توجه به این گونه ابیات در شعر سنایی بروشنی مشخص مـی‌شـود کـه رخـش و رستم هویتی جدید پیدا کرده‌اند. این تغییر هویت به دلیل خروج از ژانر ادبی حماسی و ورود به ژانر ادبی عرفانی ـ عاشقانه اسـت و سـنایی اولـین شـاعری اسـت کـه چنـین ابتکاری به خرج داده است» (زرقانی، ۱۳۸۵: ۱۳۲ـ ۱۳۱).

می‌دانیم که بنیان شعرحماسی، که وصف پهلوانیها و نبردها است، همان سروده‌هـای مذهبی است که نخستین اشعار بشر بوده است. «حماسه را شعری دانسته‌اند کـه دربـاره موضوعی قهرمانی، که قدرتهای مافوق طبیعت در آن دخالت دارند، سخن می‌گوید. این تعریف ناظر به حماسه‌های خاصی است که می‌توان آنها را **حماسه‌های پهلوانی** خواند» (اسلامی ندوشن، ۱۳۷۰: ۲۹۹)

از آنجا که پیدایی هر اجتماع و تمدنی به دنبال تشکیل قومیت و ملیت است وتشکیل

www.SID.ir

Archive of SID

قومیت و ملیت حاصل جنگها و خونریزیهای بسیار است، هر ملتی در باب قهرمانـان و دلاوران خویش اشعاری سروده و در مطاوی این اشعار به شرح این دلاوریهـا پرداختـه است. اسلامی ندوشن در این باره چنین می‌نویسد:

«حماسه پهلوانی خاص ملتهایی است که دوران تشکیل و تکوین را گذرانیـده‌انـد و این دوران با جنگ و کشمکش همـراه بـوده اسـت» (همـان:۲۹۹). بعـدها حماسـه‌هـا از معتقدات مذهبی و اندیشه‌های فلسفی نیز مایه گرفتند. وی در قسمتی دیگـر از سـخنان خود اظهار می‌دارد: «حتی ممکن است حماسه قالب ملی را بشکند و با بیـان موضـوعی عالمگیر، جنبه جهانی یابد» (همان: ۲۹۹).

این موضوع عالمگیر همان چالش میان انسان و نفس اوست که نزد همه اقوام و ملل به صورتهای گوناگون مطرح می‌شود.

شمیسا نیز در تقـسیم‌بنـدی حماسـه از حماسـه عرفـانی نـام مـی‌بـرد و مـی‌گویـد: «حماسه‌های عرفانی فراوان است. در این‌گونه حماسه، قهرمانـان بعـد از شکـست دادن دیو نفس و طی سفری مخاطره‌آمیز درجاده طریقت، نهایتاً به پیروزی که همانا حـصول به جاودانگی ازطریق فنا فی الله است، دست می‌یابند؛ مثـل حماسـه **حـلاج** در**تـذکره الاولیاء و منطق الطیر** هم یک حماسه عرفانی است؛ منتها به شیوه تمثیلی سروده شـده است (شمیسا: ۱۳۸۳: ۶۹)

شمیسا حماسه عرفانی را خاص ادبیات فارسی می‌داند و یکی از جلوه‌های عرفـانی را به صورت حماسی برمی‌شمارد. «قهرمان حماسه عرفانی، پهلوانی است کـه درآرزوی جاودانگی است. پس قدم به راهی پرخون می‌نهد تـا بـا پیوسـتن بـه خـدای جاودانـه، خودرا از طریق فناء فی‌الله جاودانه سازد. دشمن او دیو یا اژدهایی است به نام نفس که مسلح به تعلقات دنیوی است. میان آنان جنگی دراز آهنگ و تن به تن درمـی‌گیـرد. در این جنگ، سخن از نعره‌های خونین یا آتشین، نهنگ لا، دریـای توحیـد، زنجیرجنـون، چاه تن و سایرامور و اشیای حماسی است» (همان: ۱۲۰ـ ۱۹۹).

قهرمان حماسه عرفانی مانند حماسه پهلوانی باید هفت خوان دشوار و مخاطره آمیز را پشت سرگذارد. این هفت خوان هفت مرحله سـیرو سـلوک یـا هفـت وادی عـشق است. «در این سفرکه سیر من الخلق الی الحق است، گردنه‌ها و موانع بسیار وجود دارد و سالک باید با مجاهدات بسیار بر دشواریها چیره آید و خود را از جواسـیس حـواس، اهریمن وساوس و شیاطین هوی و هـوس برهانـد. اینکـه پیـری، خـضروار سـالک را

www.SID.ir

Archive of SID

هدایت می کند همان دخالت نیروهای متافیزیکی درحماسه است. پیر مظهر خدای مدافع قهرمان است. در مقابل خدای دیگری به نام ابلیس، مدافع دشمن او، دیو نفس است. گاه پیرزن عجوزه دنیا، خود را به جادویی به شکل زن زیبا روی می‌آراید تا قهرمان را بفریبد و گاه قهرمان به ترک دنیا و عرفان گرایش دارد که در بعضی پهلوانان شاهنامه مانند ایرج، سیاوش و کیخسرو دیده می‌شود؛ همان‌گونه که ایرج از آغاز جوانی به صلح متمایل است و درمقابل پدرش، فریدون، که اورا به جنگ با برادران نابکارش راهنمایی می‌کند پاسخ می‌دهد که این دنیا چه اعتباری دارد که آدمی برسرآن جنگ کند؛ زیرا سرانجام باید از این دار فنا رفت. همین روحیه در سیاوش همراه با بدبینی عمیقی وجود دارد. وی عقیده دارد که: زگیتی همه زهر باید چشید و به همین علت دنیا شایسته دل بستن نیست. کیخسرو از دو شاهزاده دیگر عارفتر و عجیب‌تر است؛ هنوز عمرش به نیمه نرسیده از پادشاهی کناره می‌گیرد و خود را در کوه ناپدید می‌کند. او از سیماهای نیمه روحانی نیمه پادشاه است، نیمی از وجود او شکوه و قدرت دنیوی را مجسم می‌کند و نیم دیگر فناپذیر وضع بشر را .

«فصل مشترک حماسه و عرفان در ادبیات فارسی، زبان نمادین است. عرفان و حماسه از طریق نمادها و نشانه‌هاست که تفکر، تحول و تحیر انسان را برمی‌انگیزند و او را به درنگ و دقت در رازهای ژرف عالم فرا می‌خوانند» (قبادی، ۱۳۸۶: ۳۱).

از آنجا که نمادها و نشانه‌ها در هر دو عرصه حماسه و عرفان حضوری دائمی و چشمگیر دارد بدون شناخت و درک آنها و گذر از لایه‌های بیرونی به سوی لایه‌های درونی امکان شناخت و التذاذ از نمادها فراهم نیست و اتفاقاً زیبایی آثار عرفانی و حماسی به تبع همین تودرتویی و نمادین بودن آنهاست. «زیبایی آثار عرفانی و حماسی در ادب فارسی از اجتماع موزون نمادها و رمزها به وجود آمده که نفس رمزگشایی و نمادیابی این دو حوزه را درمسیر تعاملی منطقی و اجتناب ناپذیر با یکدیگر قرارداده است» (همان:۳۲).

حماسه عرفانی در واقع بازآفرینی حماسه‌های اساطیری، ملی، فلسفی و مذهبی است که درآن رزم آفاقی به نبرد درونی و انفسی مبدل شده است... در درون جغرافیای بزرگ روح و نفس، نبرد درمی‌گیرد؛ چنانکه گاه گرد و غبار کشاکش قهرمان (روح) در رویایی با ضد قهرمان (نفس) کم از برخاستن غبار جنگهای جغرافیایی طبیعت بیرون نیست (همان: ۸۲).

www.SID.ir

Archive of SID

این نبرد میان روح و نفس اماره یا جسم و جان همان است که در مضامین مذهبی به جهاد اکبر تعبیر شده است. درآن حدیث معروف مروی از پیامبر که فرمودند: «رجعنامن الجهاد الاصغر الی الجهاد الاکبر»، آوردگاه بیرونی (غزا) که با دلاوری و پهلوانی همراه است، جهاد اصغر نامیده می‌شود درمقابل آوردگاه و نبرد درون (مبارزه با نفس) که جهاد اکبر نام می‌گیرد و اهمیت آن، چنان است که کسی را جز رستم قهرمان حماسی و حیدرکرار، پهلوان حماسه دینی یارای آن نیست و اتفاقا هردو قهرمانان عرصه آوردگاه بیرونی نیز هستند؛ چنانکه مولانا درمثنوی می‌گوید:

*گر بپوشی تو **سلاح رستمان** — رفت جانت چون نباشی مرد آن*
آن سلاحت حیله و مکر توهست — هم زتو زایید و هم جان توخست
رستم ار چه با سروسبلت بود — دام پاگیرش یقین شهوت بود
*... این **جهاداکبر** است و اصغر است — هردو کار **رستم** است و **حیدر** است*
*محرم مردیت را کو **رستمی** — تا زصد خرمن یکی جو گفتمی*
*جان فدای تو کنم در انتقامش — **رستمی**، شیری هلا، مردانه باش*

در هر حال، روش بیان درعرفان گاه آشکارا حماسی و اسطوره‌ای است.

موضوع **ستیز ناسازها**، که از پایه‌های بنیادین حماسه است در ادبیات عرفانی به چالش و ستیز درون و برون، میان جسم و روح و... صورت می‌گیرد و برای نمایش این ستیز از تمامی امکانات زبانی حماسه در قالب مضامین عرفانی به شکلی مطلوب استفاده می‌شود؛ چنانکه در شعرسنایی آمده است:

*گاه **رزم** آمد بیا تا عزم زی **میدان** کنیم — مرد عشق آمد بیا تا **گرد** او **جولان** کنیم*
*چنگ در**فتراک** آن معشوق **عاشق کش** زنیم — پس **لگام** نیستی را بر سر **فرسان** کنیم*
*...ملک دین را گر بگیرد **لشکر دیو سپید** — ما همه نسبت به زور **رستم دستان** کنیم*

(دیوان، ص ۴۱۲)

کاربرد عناصر حماسی در واژگان شعر در این ابیات کاملاً مشهود است.

این مورد ـ استفاده از عناصر حماسی ـ نه تنها درشعرسنایی فراوان یافت می‌شود بلکه اوج استفاده از آن در اشعار مولاناست:

*نفست **اژدرها**ست او کی مرده است ؟! — ازغم بی آلتی افسرده است*
اژدها را دار در برف فراق — هین مکش او را به خورشید عراق!

www.SID.ir

Archive of SID

*میکـــشانش در **جهـــاد** و در **قتـــال** مـــرد وار، الله یجزیـــک الوصـــال*

(مثنوی، ج ۳، ۲۵۵۰)

ستیز با درون (نفس) که چون اژدهایی به ظاهرفسرده است و با آتش شهوات گرم و زنده می شود، حماسه درون آدمی است که یادآور حماسه برونی است.

«این حماسه‌ها در قالب سفری عظیم و پرمخاطره آغاز مـی‌گـردد؛ سـفر ازخـاک تـا افلاک. روح باید در این مسیر پر مهلکه از غربت جسم و اعماق چاه تاریک تن یا عالم ماده به سوی اوج و عالم معنی و شرق نـورانی یـا ناکجاآبـاد حقیقـت سـفرکند. روش پردازش رویارویی قهرمان، یعنی روح با مهالک و جدالهای بزرگ او بـا موانـع در ایـن آثار کاملاً با جدال و جنگها و حماسه‌های طبیعت بیرون همتایی دارد (قبادی، همان: ۸۲).

هم از این دست است درکنارهم قراردادن شیرخدا ـ که سالار و سـرور مؤمنـان ـ و رستم دستان ـ که جهان پهلوان حماسه ایران اسـت ـ در بیـت زیـر کـه یکـی همـاورد درونی را از پای درآورده است و دیگری هماورد برونی را :

*زیـن همرهان سست عناصر دلم گرفـت **شیرخدا** و **رستم دسـتانم** آرزوسـت*

(کلیات شمس، غزل ۴۵۲)

و یا:

*عشق چو **خون خواره** شود **رستم** بیچاره شود*

کوه احد پاره شود آه چه جای دل من

(دیوان شمس تبریزی، ب ۵۸ .۱۹)

که دراین بیت از **عناصر حماسی چون خونخوارگی** و نام پهلوانـان حماسـه چـون رستم استفاده شده است.

«برخی محققان را چنین باوری است که فردوسی در شاهنامه خود پایه‌گذار عرفـان بزرگ ایران پس از خویش می باشد؛ زیرا نگرش حکیمانه و به ظاهرآزرده او به جهـان و تاریخ بشری، حسرت و اندوه وی که هر بار با مرگ شهریار یا قهرمانی بیان می شود و بیزاری او از ناپایداری گیتی و زندگانی این جهانی و دشنامهایی که به گیتی می‌دهد و سرانجام گرایشی که گهگاه به سرنوشت و عقاید قهرمانان عارف منشی مانند: سیاوش و ایرج وکیخسرو از خود آشکار می‌سازد درواقع نطفه عرفان بی‌همتای بعدی ایـران را در اثر خود می‌پروراند» (رزمجو،۱۳۸۱: ۲۹۳).

منظور از عناصر حماسی، آن دسته از ویژگیهایی‌است که به صورت عمده در بافت

www.SID.ir

Archive of SID

حماسه به کار می‌رود. که عبارت است از:

توصیفات و تصاویر مربوط به رزم و صحنه های آن، لوازم نبرد و پیکار چون تیر و کمان و سپر و...، حیوانات و جانوران حماسی چون: اژدهـا، مـار، پیـل، سـیمرغ، دیـو، نهنگ و...، پادشاهان حماسی چون کیکاووس، قباد، افراسیاب، پهلوانان حماسـی چـون رستم، اسفندیار، پشوتن و گیو و... ملازمات حماسـه: خـون، خونخـواری، خـونریزی، کشتار، نبرد، پیروزی، شکست، تصاویرطبیعی حماسی که بیانگر عظمت و هیبت اسـت؛ چون کوه و آسمان و دریا، آفتاب و خورشید و...

همان‌طور که گفته شد در حماسه درونی (عرفان) چون حماسـه بیرونـی، قهرمـان ـ عارف ـ با ضد قهرمان ـ نفس که چون اژدهایی درکام فرو برنده است ـ دائماً در پیکار است. «لوامه و اماره به جنگند شب و روز». در این نبرد، قهرمان حماسه با طی طریق از هفت مرحله سلوک که یادآور هفت‌خان حماسه بیرونی است، مخاطرات بسیار را پشت سرمی‌گذارد؛ گاه با دیو سپید نفس به جدال می‌پردازد و گاه دنیـا در چهـره عجـوزه‌ای فریبنده درمقابل او نمایان می‌شود؛ اما قهرمان حماسه درونی تنها زمانی زینه‌ها و مراحل دشوار ـ هفت خوان ـ را با موفقیت پشت سرمی‌گذارد که به آب توبه و تقوا رویین‌تـن شده باشد و آن هنگام است که پس از کشتن دیو نفس و عبور از جادوی عجوزه دنیا و تحمل مرارت بسیار به وصال یار ـ معشوق ازلی ـ نایل می‌آید. « لیکن فقط اهل معرفت که هم جذبه عنایت او آنها را دستگیری و رهبری می‌کند، به این مقام می‌رسند. آنهـا بـا مردم عادی، مردم کوی و برزن، که اسیر خواهشها و شهوتهای پست خویش مانـده‌انـد، تفاوت دارند. این عارفان در فرود فلک قرار نمی‌گیرند و منزل در ورای جـسم و جـان دارند. در نزد آنها شهادت گفتن واقعی، نفی همه ماسوی است... ایـن لفـظ «لا» کـه در لفظ شهادت هست مثل یک نهنگ در نزد آنها همه دریای هستی را به دم درمی‌کـشد و درخود فرو می‌بـرد »(زریـن کـوب، ۱۳۶۲: ص ۱۲۴)؛ چنانکـه سـنایی در ایـن بـاب چنـین می‌گوید:

شهادت گفتن آن باشد که هم ز اول ***درآشامی***

همه ***دریای هستی*** *را بدان حرف* ***نهنگ آسا***

(دیوان،ص ۵۲)

روش بیان دربیت مفاخره‌آمیز و سرشار از غلو و اغراق است کـه بـه بیـان حماسـی شباهت تام دارد.

www.SID.ir

Archive of SID

در حماسه درونی ـ عرفان ـ نفس بزرگترین ضدقهرمان است که البته بسیار فریبنده و عشوه آگین است:

کـه کژی، نفس عشـــوه آگین راسـت راستی، عقـل عافیت بین راسـت

(حدیقه، ص ۳۳۷)

این نفس، گاه به دیو یا دیو سپید، تشبیه می‌شود، که تنها پهلوانی چون رستم تـوان مقاومت در برابر او و بیرون کشیدن جگر ـ هلاکت ـ او را دارد که ایـن نیـز خـود بـه دنبال تحمل مصائب و شداید بسیار است. گاه نفس، به فرعون تـشبیه مـی‌شـود کـه در مقابل موسی (ع) قرار می‌گیرد:

*نفس **فرعون** است و دین **موسی** و توبه چون عصا*

رخ به سوی جنگ فرعون لعین باید نهاد

(دیوان، ص ۱۰۸)

«اگر ضحاک، مظهر تجاوز و تعدی در شاهنامه اسـت، بایـد گفـت همـان نقـش را فرعون در دیوان سنایی دارد؛ موجودی صاحب قدرت و ظالم که سرکـشی و طغیـان را به اوج می‌رساند تا جایی که ادعای خدایی هم دارد. او مانند ضحاک، پایه‌های حکومت خود را برخود برتربینی و ستم بنیاد نهاده است اما ازدیدگاه سنایی، شاید بتوان فرعون و موسی را نماد نفس اماره و نفس لوامه نیز دانست (قبادی، همـان: ۳۷۶). گـاه بـه شـیطان ـ درحماسه دینی ـ مانند می‌شود که با پرهیز از گناه و معصیت بر وی غلبه می توان کـرد .

***دیو دین** آنگهـی ز تـو برمـد که ز تو گنـد معـصیت ندمـد*

(حدیقه، ص ۲۸۷)

ورنه به صرف لاحول گفتن، شیطان از آدمی دور نخواهد شد:

چون ز لاحول تو نترسد دیـو نیست مسموع لابه نزد خـدیو

(حدیقه، ص ۲۸۷)

گاه ضد قهرمان درحماسه درونی ـ عرفان ـ **عقل** اسـت کـه درمقابـل **عـشق** قـرار می‌گیرد:

*خیز تا خود ز **عقل** بـاز کنـیم در میـدان **عـشق** فـراز کنـیم*

(دیوان، ص ۴۱۰)

موضوع ستیز ناسازها، که اساس حماسه است، چه درحماسه پهلوانی، درونـی و یـا دینی بنیادین و اصیل است و اگرچه به عبـارات گونـاگون از آن تعبیـر مـی‌شـود، یـک

www.SID.ir

Archive of SID

موضوع، و آن چالش و پیکار است میان دو ناساز و دو ستیهنده. بنابراین لازم است به عنوان یک موضوع اساسی عناصر حماسی مورد تدقیق قرار گیرد.

ـ ستیز ناسازها

همان‌گونه که پیشتر گفته شد، بنیادیترین موضوع حماسه، ستیز ناسازهاست که جلوه های گوناگون دارد:

*راه رو تا **دیو** بینی با **فرشته** در **مصاف** ز امتحان نفس حسی چند باشی ممتحن*

(دیوان، ص ۴۸۷)

دو ناساز ستیهنده، که هماره با یکدیگر درمصافی جاودانند، دیو و فرشته‌اند:

نفس** تو جویای **کفر** است و**خرد** جویای **دین

*گر **بقا** خواهی به دین آی ار **فنا** خواهی به تن*

(دیوان، ص ۴۸۶)

ستیز ناسازها در بیت، کاملاً مشهود است. نفس و خرد، کفر و دین، بقا و فنا همواره در تقابل با یکدیگرند:

نفس اماره** است و **لوامه** است و دیگر**ملهمه

مطمئنه با سه دشمن ازیکی بیراهه است

(دیوان، ص ۸۲)

موضوع دیگر در حماسه درونی طی منازل ـ مقامات ـ است که البته به عبارات و عناوین گوناگون از آن یاد شده است. گاه این مقامات هفت‌گانه و گاه ده‌گانه است و گاه از آن به میدان، عبارت کرده‌اند. آنچه اهمیت دارد، ترتیب این منازل است:

ـ اولین گام دراین راه دراز آهنگ، تشنگی و داشتن درد طلب است:

پیش گیر اندر طلب راه دراز آهنگ و تنگ

که دل اندرسنگ بشکن صبر زبان کوتاه را

(دیوان، ص ۳۳)

ـ آن‌گاه همتی عالی می‌طلبد تا با پشت پا زدن به همه تعلقات دنیوی از چاه ظلمانی دنیا ـ دامگاه دیو ـ به پر همت به اوج آسمان بتوان پرید؛ با معشوق همخانه شد:

یکسر به پرهمت از این دامگاه دیو چون مرغ بر پریده مقر بر قمر کنید

(دیوان، ص ۷۷۶)

ـ گاه هستی انسان حجاب راه است و لازمه پیمودن راه برداشتن همه آنچه سد راه است و ازجمله هستی و وجود خویش است:

www.SID.ir

Archive of SID

***هستی** ما پادشاها چـــون **حجاب** راه تست*
*چشم زخم **نیستی درهستی** مـــا در رسان*
(دیوان، ص ۴۲۲)

زیرا که عشق و راه آن، هستی ـ وجود ـ را بر نمی‌تابد:

*خالی است **راه عشق زهستی** برآن صـفت کز روی حرف پرده عشق است نام عـشـق*
(دیوان، ص ۴۳۷)

ـ عاشق، آن‌گاه از ثمره عشق برخوردار خواهد شد که عافیت‌طلبی و سلامت‌جـویی را یکسره به کناری نهد:

***روزی** از **عشق** اگر همـی خواهـــی کـز **سلامت** ترا **سلام** بود*(دیوان،ص ۱۶۵)

ویا:

*گرد **عشق** شه مگرد ار **عافیت جویی** همی*
*ور یقین داری همی گرچه **هلاک جاه** بود*
(دیوان،ص ۱۶۸)

زیرا که اولین گام دراین منزل، سر در باختن است:

زینهار از روی غفلت این سخن بازی مدان
زانکه سر در باختن درعشق اول منزل است
(دیوان، ص ۸۸۴)

ـ پیش از آن ترک جاه و خواجگی، باید گفت و آنگاه آماده سرباختن گشت:

عاشقی با خواجگی خصم است زان درکوی عشق
هرکجا چشم افکنی تیراست یکسر میر نیست
(دیوان، ص ۹۴)

خصومت عاشق با خواجگی، جلوه‌ای دیگر از ستیز ناسازهاست و البته آنکه درراه عشق ترک خواجگی جاه و جان می‌گوید، به وصال معشوق و زندگی جاوید دست خواهدیافت.

کشته حق شو تا زنده بمـانی ور نـه با چنین بندگیت جای تو جز میـدان نیـست
(دیوان، ص ۹۷)

ابزار رزم درحماسه

ـ پیکان

*نوک**پیکانها** که برجانها رسد برجان‌خویش نامشان **پیکان** سلطانی نه **پیکان** داشتن*
(دیوان، ص ۴۵۸)

www.SID.ir

Archive of SID

عاشق صادق به مرحله‌ای می‌رسدکه تلخی و مرارت پیکانهای بلا را که برجـان وی می‌رسد به منزله قاصدان درگاه سلطان می‌داند نه سرنیزه‌های بلا:

در سینه هر معنی، بفروخته آتـشها بردیده هر دعوی، بـردوخته ***پیکانهـا***

(دیوان، ص ۱۶)

ـ ترکش

جـز ***تیـر*** *بـلا نبـود در****تـرکش*** *عـشـق جز مسند عشق نیست درمفرش عـشق*

جزدست قضا نیست جنیبت کش عـشـق جـان باید جـان سـپند بـرآتش عـشق

(دیوان، ص ۱۱۴۹)

ـ تیر

درکوی عشق راست نیابی چـو تیر و زه

تا پشت چون کمان نکنی روی همچو توز

(دیوان، ص ۳۰۵)

عشق، آن قهار خونخواره است که جز فنای عاشق نمی‌جوید:

زخم ***تیر****حکم را چه مصطفی چه بوالحکم*

ذوالفقار عشق را چه مرتضی چه ذوالخمار

(دیوان، ص۱۹۰)

ـ تیغ

*آنجا کـه سـر****تیـغ*** *تـرا یـافتن اسـت جان را سوی او به عشق بشتافتن اسـت*

زان ***تیغ*** *اگـرچه روی بـرتافتن اسـت یک جان دادن هزارجـان یافتـن اسـت*

(دیوان، ص ۱۱۹)

تیغ *خویش ازخون هر تر دامنی رنگین مکن*

توچه رستم پیشه‌ای آن به که بر رستم زنی

(دیوان، ص ۶۹۶)

سرانجام لازمه جاودانگی و بقا کشته شدن به تیغ عشق است:

به ***تیغ عشق*** *شو کشته که تا* ***عمرابد*** *یابی*

که از شمشیر بویحیی نشان ندهد کس از احیا

(دیوان، ص ۵۳)

ـ خفتان

صد تیر بلا پران برما زهر اطرافـی ما جمله بپوشیده از مهرتـو ***خفتانهـا***

(دیوان، ص ۱۷)

www.SID.ir

Archive of SID

ـ خنجر:

خنجری *در دست و من یرغب کنان عیاروار*
جسم و جان عاشقان تازان سوی من یرغبش
(دیوان، ص ۳۲۷)

ـ دشنه

دشنه *تحقیق برداریم ابـراهیم وار* *گوسفند* ***نفس شهوانی*** *بدو قربان کنـیم*
(دیوان، ص ۴۱۱)

نفس شهوانی، باید با دشنه حقیقت به دست ابراهیم عشق، قربانی شـود. درحماسـه درونی (حماسه عرفانی) قهرمان عشق ـ عاشق ـگاه ابراهیم است؛ گـاه حیـدرکرار، گـاه رستم دستان و گاهی نیز سیاوش است و دیگر پهلوانان.

ـ سپر

سست همت بود آن دیده هنوز از ره ***عشق***
که برون از تک اندیشه غولان نشود
چو ز میدان قضا تیر بـلا گـشت روان *جان* ***سپر****سازد مردانه و پنهان نـشود*
(دیوان، ص ۱۷۳)

یا :

گر ***سپر*** *بفکند* ***عقل*** *از****عشق*** *گو بفکن رواست*
روی خاتون سرخ باید خاک برسر داه را
(دیوان، ص ۳۳)

و یا :

تیری *است بلا در روش عشق کـه هرگـز* *جزدیده درویش مـراورا سپری نیـست*
(دیوان، ص ۹۹)

ـ سنان

دیده جانها بخورد نوک ***سنانت*** *ولیـک* *جان سنایی کند شکر****سنان*** *تـرا*
(دیوان، ص ۳۷)

از دیگر ابزار پیکار و نبرد، سنان است که در رویارویی پهلوانان از همه این ابزارهـا، استفاده می‌شود.

ـ شمشیر

جان عاشق نترسد از ***شمـشیـر*** *مرغ محبوس نشکهد ز اشجار*

www.SID.ir

Archive of SID

زآنکه بـــردست عـشق بازانـد ملک المـوت گـشته در منقـار
(دیوان، ص ۲۰۳)

ـ کمند

گرتوخواهی نفس خود را مستمند خـودکنی درکمند عشق بسم الله کمین باید نهـاد
(دیوان، ص ۱۰۸)

نفس سرکش تنها به وسیله کمند اطاعت از خداوند، رام می‌شود.

ـ نیزه

*تن سپر کرده به پیش تیغهای جـان سپـــر سرفدا کرده به نزد **نیزه‌هـای** سـرگرا*
(دیوان، ص ۶۰۸)

عاشق از ناملایمات نمی‌هراسد و ازجان خویش در مقابل نیزه‌های بلا سپر می‌سازد.

حیوانات و جانداران حماسی

ـ اژدها

*راهی است بوالعجب که درو چون قدم زنـی کمترمنازلش دهن **اژدها** شـود*
(دیوان، ص ۱۷۲)

اژدها یکی از جانوران خیالی رازناکی است که از نمادهـای مـشترک جهـانی اسـت (قبادی، همان:۳۱۰).

در این بیت، ضـمن برشـمردن دشـواری و صـعوبت راه عـشق ازخطرهـای منـازل (خوانها) که کمترین خطر آن گرفتاری در دهان اژدهای نفس است، سخن می‌گوید:

تنت را اژدهایی کن برو بنشین تو چو مردان
وگرنه دوری ازاقصای عالم درد سینایی
(دیوان، ص ۶۰۱)

و یا:

***اژدها** را به سوی خویش مکـش که کشد جانت را سوی آتـش*
کـه توانـد بخوانـد سـوره تیـــن خوش نفس خفتـه دردم تنـین
(دیوان، ص ۳۶۱)

همان‌طور که در بیت مشهود است، پیروی از نفس به منزله رفـتن بـه جانـب آتـش شهوات این دنیایی است که سرانجام آن هلاکت در آتش دوزخ خواهد بود.

***اژدهـــایی** گرفتـه انـــدر بـــر چیست این ملک و جاه و ظفـر*
(حدیقه، ص ۳۹۷)

www.SID.ir

Archive of SID

ملـک، جـاه و ظفـر از مـصادیق پیـروی از نفـس اسـت کـه گـویی در کنـارگرفتن اژدهاست.

از دیگر جانوران حماسی، دیو است که درحماسه پهلوانی در هفتخوانهـای رسـتم و نیز اسفندیار در یکی از خوانها سد راه پهلوان می‌شود و عبور از آن میسر نمی‌گردد مگر با کشتن دیو.

ـ دیو

*همی گوید که دنیا را به دین از **دیو** بخریدم*
اگردنیا همی خواهی بده دین و ببر دنیا
(دیوان، ص ۵۳)

*ای سنایی هان که تا نفریبدت **دیو لعـین** کز فریب **دیو** عالم جمله شـور و شـرگرفت*
(دیوان، ص ۸۳۵)

دیو درادبیات دینی، معادل شیطان است.

ـ دیو سپید

*انـدرین شـاهراه بـیم و **امیـد** دایه چشم تسـت **دیـو سـپید***
(حدیقه، ۴۶۶)

دیو سپید، یکی ازنمادهای منفی شاهنامه است که مظهـر پلیـدی و گمراهـی اسـت؛ موجودی که برای خویش، سـرزمین و زیردسـتانی دارد؛ یعنـی خـود سـرکرده و رأس تمامی بدیهاست (قبادی: همان:۳۷۴).

در راه مبارزه با دیو نفس چونان علی (ع) باید که او را به حبس چاه دراندازی و یـا چون رستم جگرش را از سینه برون اندازی:

*نفس، او را چـو **دیو چاهی** بـود چرخ، او را رسـن الهـی بـود*
(حدیقه، ص ۲۵۳)

در بیت بالا که در ضمن مدح حضرت علی آمده است، بیان می‌کنـد کـه حـضرت، دیو نفس خویش را مهارکرده و به چاه انداخته بود:

*آن سیه کاری که رستم کرد با **دیو سـپید** خطبه دیوان دیگر بود و نقـش کیمیـا*
*تا برون ناری جگـراز سـینه **دیـو سـپید** چشم کورانه نبینی روشنی زان توتیـا*
(دیوان، ص۴۲)

از آنجا که مبارزه رستم با دیو سپید از جمله با اهمیت‌ترین مبارزات رستم است و به

www.SID.ir

Archive of SID

به اعطای لقب «**جهان پهلوان**» به رستم منجر شد، سنایی از این دو نماد فراوان بهره برده است و مبارزه این دو را درعالم عرفانی و سیر و سلوک به بزرگترین مبارزه یعنی مبارزه انسان با نفس خود یا جهاد اکبر تشبیه می‌کند. (قبادی، ۱۳۸۶: ۳۷۵)

نیز:

*چون ولایتها گرفت اندرتنت **دیو سپید** **رستم** راهی گر او را ضربت **رستم** زنی*

(دیوان، ص ۶۹۵)

آن هنگام که امیال نفسانی، وجودت را تسخیر کرد، رستم‌وار باید با طی مراحل تهذیب (توبه، ورع، تسلیم، رضا، فنا) به مبارزه با نفس بپردازی. در این صورت تو پهلوان حماسه درون خویش، خواهی بودو نامت برجریده هستی‌درصف پهلوانان ثبت و ضبط خواهد شد.

ـ رخش

عاشق که جام می‌کشد بر یاد روی وی کشد

*جز **رخش** رستم کی کشد، رنج رکاب روستم*

(دیوان، ص، ۹۳۶)

عاشق، تنها به عشق وصال یار چون رخش رستم، سنگینی و سختی این راه دشوار را می‌پذیرد و به آن تن درمی‌دهد. از سوی دیگر با توجه به تصویرسازی فردوسی در شاهنامه از رخش، ارزشی فزونتر از یک حیوان دارد و او هم چون رستم نماد است و شخصیت آرمانی دارد و به موجودی نیمه انسانی ارتقا می‌یابد (قبادی، همان: ۳۰۵).

و یا:

***رخش** دین، آشنای راغ شود* *مرغ وار از قفس به باغ شود*

(حدیقه، ص ۱۱۷)

ـ شبرنگ

*درراه چون **شبرنگ** جم با شیر بوده در اجم*

آمخته جولان درعجم، خورده ربیع اندرعرب

(دیوان، ص ۷۲)

شبرنگ نام اسب سیاه رنگ سیاوش است که آن را شبرنگ بهزاد نیز نامیده‌اند. نام اسب بیژن نیز شبرنگ بود. (رستگارفسایی، ۱۳۷۰، ص۶۲۰ـ ۶۱۹)

ـ شیر

*دنیا چویکی بیشه شمارید **ژیان شیر** در بیشه مشورید مرآن **شیر ژیان** را*

(دیوان، ص ۳۲)

www.SID.ir

Archive of SID

در این بیت، نفس به شیر ژیانی تشبیه شده است که محل جولان و پناهگـاه امـن او دنیا است و روی آوردن به این بیشه موجب برانگیختن این شیر ژیان می‌گـردد و آتـش خشمش را شعله ور می‌کند و هلاکت انسان را نزدیکتر می‌سازد.

و یا:

*گر نتوانید گفت، مذهب **شیران** نـر در صف آزادگان، عیب مگس کم کنیـد*

(دیوان، ص ۱۸۰)

شیر نیز از دیگرجانوران حماسی است که نه تنها درهفتخوانهـا در نبـرد بـا پهلـوان حماسه ظاهر می‌شود، بل درجای جای داستانهای حماسی شرط رسیدن بـه بزرگیهـا – چنانکه در داستان بهرام ـ پیروزی بر شیر ژیان است. «شیرنمونه تقریبـاً غیرقابـل تغییـر مرد خداست. صوفی که در راه کامل شدن جد و جهد می‌کنـد، مـرد خـدا را سرمـشق خویش قرار می‌دهد... از دیدگاه مولوی عشق سالک را تسخیر می‌سازد» (قبادی، همان: ۲۹۸).

ـ مار

گر از آتش همی ترسی به مال کس مشوغره

*که اینجاصورتش **مار**است وآنجا شکلش **اژدرها***

(دیوان، ص ۵۶)

آرزوها و حرص و طمع به مال دنیا چون ماری فریفتکار و فریبنـده اسـت کـه بـه صورت الوان می‌نماید؛ اما درحقیقت چون اژدهایی در کام فروبرنده است.

«مار، اژدها، که درغالب افسانه‌های کهن جهان از آن سخن رفته، نمادی اهریمنـی و شیطانی است. در روایات اسلامی، مار همکار ابلیس معرفی می‌شود و در روایات عهـد عتیق نیز عامل فریب حوا و اخراج آدم و حوا از بهشت است. مـار در ادبیـات عرفـانی نماد اهریمن، مظهر دوزخ و خوی شهوانی و گاهی نمـاد دنیـای غـدار اسـت» (قبـادی، همان، با تلخیص: ۳۱۲ ـ ۳۱۱).

جانوران خیالی و اسطوره‌ای

ـ سیمرغ

سیمرغ از دیگر جانوران حماسی است. درحماسه درونی، نماد و رمز معشوق ازلـی است و جایگاه رفیع او برقله قاف هستی دیریاب و غیرقابل دسترسی است:

*روی نبینیم مـا دیـدن **سـیمرغ** را نیست چو مرغی کنون زآه نفس کم کنیـد*

(دیوان، ص ۱۸۰)

www.SID.ir

Archive of SID

ـ عنقا

*به پرعشق شو پران که **عنقا** وار خود بینی زناجنسان جداییها و با جنسان به هم چسبان*

(دیوان، ص ۴۳۲)

عنقا از جانوران حماسی است که او نیز دیریاب و غیرقابل دسترس است. او می‌تواند سمبل و رمز حقیقت ازلی باشد:

__عنقا__ شکار کس نشود دام بازگیر کانجا همیشه باد به دست است دام را

(حافظ، دیوان، غزل ۸)

ـ غولان

*سست همت بود آن دیده هنوز از ره **عشق** که برون ازتک اندیشه **غولان** نشود*

(دیوان، ص ۱۷۳)

غول از دیگرجانوران خیالی و وهمی است که حضور سهمگین او در حماسه، گاه ممکن است قهرمان حماسه را از طی طریق باز دارد. در ادبیات عرفانی، غول معادل اندیشه‌ها و اوهام است که خارخار آن اندیشه و وجود سالک را می‌خراشد.

تصاویرطبیعت و توصیفات آن

ـ آتش

__آتش عشقش__ جنبیت‌های زر، چون درکشید

__آب حیوانش__ به خدمت چنگ درفتراک زد

(دیوان، ص ۸۵۲)

«آتش آنجا که معنای نمادین به خودگرفته، هم در ادب حماسی و هم درمتون عرفانی، نماد حرکت، قدرت و خشم شناخته شده است. اما در نزد اهل تصوف به عنوان لهیب عشق الهی، تعبیری رایج و پذیرفته شده است» (قبادی، همان: ۲۴۸)

ـ دریا

*عشق **دریای محیط** و **آب دریا آتش** است **موجها** آیدکه گویی **کوه‌های** ظلمت است*

*در میان **لجه‌اش** سیصد **نهنگ** داوری برکران **ساحلش** صد **اژدهای** هیبت است*

(دیوان، ص ۸۰۶)

در تصاویری که دراین بیت از عشق به دست داده شده بخوبی هیبت و عظمت آن نموده شده است. عشق دریای محیطی است که آب این دریا به خلاف تصورـ که بایدـ

www.SID.ir

Archive of SID

خاموش کننده و نشاننده آتش باشد ـ افروزنده آتش است و در میانه این بحر، سیصد نهنگ مبارز و ستیهنده و برساحلش ـ که انتظار سلامت می‌رود ـ صدها اژدهای هیبت وجود دارد. همان‌گونه که درتعابیر مشهود است: دریای محیط، آتش گون بودن آب، کوه‌های ظلمت، نهنگهای داوری، اژدهای هیبت و اعداد سیصدو صد که خود بر کثرت و عظمت دلالت دارد و ازعناصرحماسی است برای نمودن درجه عظمت و هیبت عشق به وام گرفته شده است. زبان و سبک بیان کاملاً حماسی و غلوآمیز است.

در شاهنامه این تصاویر نمادین بارها آمده که همه بیانگر شکوه حماسی است:

پس آگاهی آمد به افراسیاب — که آتش برآمد ز دریای آب
از ایران نهنگی برآمد به جنگ — که شد چرخ گردنده را راه تنگ
(شاهنامه، ج ۲،ص ۱۱۱)

و یا:

*مر مرا بی من درآن **دریای ژرف**، انداخته*
برمثال رادمردی ،کش لباس خلت است
(دیوان،ص ۸۰۶)

«دریا درمتون عرفانی به عنوان رمز نمادی از هستی مطلق و وجود فیاض حق است. گاه نیز دریا نماد انسان کامل قرارگرفته و به اعتبار این که خود، مظهر حضرت حق است با خلق امواج آن تلقی می‌شوند» (قبادی، همان: ۲۶۳).

و یا:

***آتش نفس** ارنمیرد **آب طوفان** در رسد — باد کبر ارکم نگردد خاک بر فرق کیا*
(دیوان، ص ۴۲)

ـ بحر

تف** آه عاشقانت ارهیچ زی **بحر**آمدی — تابه **ماهی** جمله بریان گرددی **بحر قعیر
(دیوان، ص۲۹۰)

ـ چاه

*گر ز **چاه** جاه خواهی تا برآیی مردوار — چنگ در زنجیرگوهردارعنبربار زن*
(دیوان، ص ۷۱۹)

چاه، نماد ظلمت جهان خاک، نفس و بدن است. ازآنجا که جهان اغبر و جسم و تن نیز گلناک است درادب عرفانی نماد ظلمت و دور ماندن از عالم روحانی است. دنیا

www.SID.ir

Archive of SID

چاهی است ظلمانی که روح نورانی درآن گرفتار است. جسم و تن نیز به منزله چـاهی تاریک است که جان علـوی را گرفتارسـاخته اسـت و هرزمـان آرزوی رهـایی از ایـن ظلمت را دارد. در ادب عرفانی، چاه سمبل تعلقات و شهوات دنیوی نیز هست:

چونکـه کمنـد تـو دلـم را کـشید — یوسفم از چاه به صـحرا دویـد
چون رسن لطف در این چه فکنـد — چنبره دل گل و نـسرین دمیـد
قیصراز آن قصر بـه چـه میـل کـرد — چه چوبهشتی شد و قصرمشید

(دیوان شمس،ج ۲: ۲۶۱)

رسن و کمند رمز لطف و جذبه حق است. نیز در الهی نامه عطار آمده است:

سگت را مسخ کـن تـا کـی زسـودا — کـه تـا مـسخت نگردانـند فـردا
*تـرا **افراسـیاب نفـس** ناگـاه — چو **بیژن** کرد زنـدانی در ایـن **چـاه***
*ترا پس **رستمی** بایـد در ایـن راه — که این سنگ گـران برگیرد از**چـاه***
*تـرا **زیـن چـاه ظلمـانی** بـرآرد — بـه **خلوتگـاه روحـانی** درآرد*
*ز **ترکـستان** پـرمکر **طبیعـت** — کنـد رویـت بـه ایـران **شـریعت***
*بـر**کیخـسرو روحـت** دهـد راه — نهد **جـام جمـت** بـردست آنگـاه*

(عطار، الهی نامه:۷۶)

چاه در داستانهای حماسی اعم ازحماسه پهلوانی، دینی و عرفانی نقـش بـسیاردارد. درحماسه پهلوانی چاه یادآور محبوس شدن بیژن درآن است و درحماسه دینـی یـادآور چاه حیدر و در حماسه عرفانی چاه رمز دنیا و یا تن است که جان علوی درآن گرفتـار است. در مصرع دوم، زلف گوهردار عنبرین یادآورگیسوی بلند سودابه است که بیـانگر معجزه عشق است.

داستان حضرت یوسف که به احسن القصص مشهورشده نـزد عرفـا شـهرت یافتـه است و از این داستان در ادبیات عرفانی بهره‌ها برده‌اند.

از دیدگاه عارفانی چون مولانا چاه رمز دنیای مادی، جسم و طبیعت بدنی و یوسف رمزی از نفس ناطقه یا روح و دل است.

قصه رهایی یوسف از چاه، رمزی از حال سالک است که تا در رسـن عنایـت حـق چنگ نزند از چاه طبیعت رهایی نمی‌یابد؛ هرچند با وجـود رهـایی از طبیعـت، چـاهی صعبتر (چاه زلیخا) درراه است» (ذوالفقاری ، ۸۶ ـ ۱۳۸۵ ص ۱۴۰). ایـن معنـی در کلیلـه و دمنه (منشی، ۱۳۶۵: ۵۶) و حدیقه سنایی (سنایی، ۱۳۷۷: ۴۰۸) و سرانجام در مثنوی مـشاهده

www.SID.ir

Archive of SID

می‌شود. در داستان آن مردی که از برابر شتر مست می‌گریزد و به ضرورت، خویشتن را درچاهی می افکند که محل ماران و اژدها و... است. در این تمثیل نیز چاه رمزی از دنیا، و ماران و... از لوازم دنیاوی است.

«در داستان رمزی **عقل سرخ** شهاب الدین سهروردی نیز چاه سیاه رمز عالم کون و فساد است یا همان مغرب درمقابل مشرق است. چون عالم اجسام درقوس نزولی، آخرین مرتبه وجود است و در حکم چاهی است که در تاریکترین بخش هستی و دورترین محل از فیض نخستین یا نورالانوار قرارگرفته، پس سیاه است» (ذوالفقاری، همان: ۱۴۵).

به هرحال در داستانهای عرفانی، چاه وسیله‌ای برای تهذیب نفس و کشتن امیال نفسانی و شهوات است و این گرفتاری و بلا، موجبات تصفیه و تزکیه عارف را فراهم می‌آورد.

ـ زمین

*بی چون و بی چگونه رهی کاندرو قدم گاهی **زمین** تیره و گاهی **سما** شود*

(ص ۱۷۲)

راه عشق، راهی بی کیفیت و بی‌توصیف است که هر که در آن گام گذارد، گامهای او گاهی چونان زمین خاکی تیره‌گون و گاه چون آسمان روشن و صافی شود (گامهای او زمین و آسمان را در می‌نوردد).

ـ ملائمات پیکار و نبرد

ـ بادیه

***بادیه** میدان مردان است و ما نیز از نیاز*

خوی این مردان گریم و گوی این میدان شویم

(دیوان ، ص ۴۰۹)

بادیه (صحرا) رمز عالم غیب و قرب حق است .

ـ ترکتازی

***ترکتازی** کنیم و درشکنیم نفس زنگی مزاج را بازار*

(دیوان، ص ۱۹۷)

ـ پیر زال

*ای گرفته به دست حرص و امل **پیر زالی** سرتو زیربغل*

(حدیقه، ص ۴۴۰)

www.SID.ir

Archive of SID

زیاده‌طلبی و آرزوهای طولانی، چونان پیر زالی است که در لباسی جادوگر چهره می‌نماید و طالب عاشقی را می‌فریبد که مراحل سلوک را طی می‌کند. پیر زال همان عجوزه فریبنده‌ای است که در یکی از خوانها رستم او را درجدالی می‌کشد.

این جهان درحلی وحله نهان ***گنده پیری*** *است زشت و گنده دهان*

(حدیقه، ۴۴۰)

ـ جولان در میدان

خیزتا درصف عقل و عافیت ***جولان کنیم*** ***نفس*** *کلی را بدل برنقش شادروان کنیم*

(دیوان،ص ۴۱۱)

ـ فتراک

*چنگ در****فتراک*** *آن* ***معشوق عاشق‌کش*** *زنیم* *پس* ***لگام نیستی*** *را برسرفرسان کنیم*

(دیوان، ص ۴۱۲)

ـ فرس

قافله ***عاشقان*** *راه زجان رفته‌اند* *گر زوفا آگهید قصد* ***فرس*** *کم کنید*

(دیوان، ص ۱۸۰)

راه عشق راهی است که با پای جان باید آن را پیمود و عاشق با وفا هرگز دراین راه راحت طلبی را پیشه نمی‌تواند کرد.

ـ لشکر

موکب جان ستدن چون بزند ***لشکرعشق***

او به جز بر ***فرس*** *خاص، به* ***میدان*** *نشود*

(دیوان، ص ۱۷۵)

ـ مصاف

*عیارآن است درعالم که در****میدان عشق*** *آید*

مصاف هستی *و* ***مستی*** *همه برهم زدن گیرد*

(دیوان، ص ۱۳۶)

هستی و مستی (عشق و نیستی) چونان دو هماوردی است که در میدان به مصاف تن به تن می‌رود و این جلوه‌ای دیگر از ستیزناسازها درحماسه درونی ـ عرفان ـ است.

ـ میدان

تا کی اندر راه دین با ***نفس*** *دمسازی کنی*

*بردر****میدان*** *این درگاه طنازی کنی*(دیوان، ص ۶۹۶)

www.SID.ir

Archive of SID

*هرکه بر**میدان عشق** نیکوان گامی نهـاد* *__چارتکبیری__ کند برذات اولیل ونهـار*
(ص۲۱۰)

در میدان عشق، جز با از جان گذشتگی گام نمی‌توان نهاد.

و:

*از پی مردان اگرخواهی که در **میدان** شوی*
صف کشیدن گرد او بی‌گوی و بی‌چوگان شوی
(دیوان، ص ۹۵)

ـ هفتخوان

دیده گوید تا چه می جوید برون ازلوح روح
__نفس__ می گوید تا چه می خواند برون از دل ذکا
آنچه بیرون است از هندوستان هم کرگدن
و آنچه افزون است از ده __هفتخوان__ هم __اژدهـا__
(دیوان، ص ۴۱)

«اگر حماسه و عرفان قابل مقایسه باشد ـ که هست ـ می‌توان هفتخـوان را برهفـت وادی (طلب، عشق، معرفت، استغنا، توحید، حیرت و فنا) کـه عرفـا در سـیر و سـلوک خویش می‌باید پشت سربگذارند، تطبیق نمود و با همه تفاوتهای محسوسی که میان آنها هست وجوه اشتراکی نیز جست» (یاحقی، ۱۳۷۵: ۴۵۰).

نیز «هفت در اندیشه عارف، راه رسیدن بـه رسـتگاری و دسـتیابی بـه آرمانهاسـت» (قبادی، همان: ۲۹۴)

ـ هیجا

ترا __تیغی__ به کف دادندتا __غزوی__ کنی با __تـن__ *تو چون از وی __سپر__ سازی نمانی زنـده در__هیجا__*
(دیوان، ص۵۵)

ـ شخصیتهای حماسی

الف. پهلوانان

شخصیتهای اصلی حماسه، قهرمان و ضدقهرمان (پهلوان و ضد پهلوان) هـستند کـه ستیز ناسازها در حقیقت، میان این دو اتفاق می‌افتد:

ـ بیژن

سـر کـه آن بنـده کـلاه بـود *همچو __بیـژن__ اسـیر چـاه بـود*
(حدیقه، ص ۱۱۷)

www.SID.ir

Archive of SID

بیژن از شخصیتهای حماسی است که در شاهنامه سرگذشت وی به تفصیل آمده است. علت گرفتاری بیژن در چاه به سبب تعلق خاطر وی است به منیژه و همین موضوع دستمایه‌ای شده است برای شاعر تا تعلق خاطر به امور دنیوی را سبب گرفتاری در چاه دنیا بداند.

ـ بهمن

دوش ما را درخراباتی شب معراج بود — آنکه مستغنی بد ازما هم به ما محتاج بود
عشق ما تحقیق بود و شرب ما تسلیم بود — حال ما تصدیق بود و مال ما تاراج بود
*چاکر ما چون **قباد** و **بهمن** و **پرویز** بود — خادم ما، ایلک و خاقان بد ومهراج بود*
(ص۱۶۳)

قباد، بهمن و پرویز ازدیگر پادشاهان و شخصیتهای حماسی هستند که شاعر، ایشان را چاکران پوینده راه عشق می‌نامد. ذکر نام این پادشاهان حماسی بیانگر تأثیرپذیری شاعر از شاهنامه است.

ـ رستم

*چون ولایتها گرفت اندرتنت دیو سپید — **رستم راهی** گر او را ضربت رستم زنی*
(دیوان، ص ۶۹۵)

رستم، قهرمان حماسه پهلوانی، رمز و نماد پهلوان سرفراز و پیروز میدان مبارزه با نفس، پس از گذشتن از مخاطرات بسیار و هفت خان دشوارـ مقامات و منازل ـ است. رستم شخصیت آرمانی فردوسی درادبیات عرفانی همان مفهوم نمادین انسان کامل را دارد.

و یا:

عاشق که جام می کشد برباد روی وی کشد
*جز **رخش رستم** کی کشد رنج رکاب **رو ستم***
(دیوان، ص ۹۳۶)

علاقه سنایی به رستم به عنوان انسان آرمانی ادبیات حماسی و همسان با انسان کامل در ادب صوفیه به تأویلات معمول، محدود نمی‌شود.

ـ زال زر

*اگرطبع تو از فرهنگ دارد فر **کیخسرو** — وگرشخص تواندرجنگ زور **زال زر** دارد*
(دیوان، ص ۱۱۲)

www.SID.ir

Archive of SID

زال، پدر رستم نیز از دیگر قهرمانان حماسه پهلوانی است که ماجرای عشق او به سودابه و بالارفتن از دیوار کاخ بلند و سر به آسمان سودهٔ سودابه به وسیله کمند موی او از داستانهای دلنشین شاهنامه است و رمز عروج و صعود عاشق راستین از چاه ظلمانی دنیا، به سوی معشوق ازلی است. «زال و سپیدی نمادین موی او بیانگر عقل و نقش زال به عنوان مرجع و خرد جمعی است. اوست که واسطهٔ فیض و رحمت و امدادهای اهورایی به سرزمین ایران و پهلوانان آمده است». (قبادی، همان:۳۴۲). در ادبیات عرفانی نیز نمادی از پیر است که واسطه فیض الهی است.

ـ سیاوخش

*از برای عز دیدار **سیاوخشی** و شش همچو بیژن بندکن در چاه خواری جاه را*

(دیوان، ص۳۲)

در مقابل پهلوانان حماسه ـ که بعضی نیز شاهزاده هستندـ ضد پهلوان نیز وجود دارد که با حضور اوست که ستیز و پیکار درحماسه صورت می‌گیرد، ستیز این دو ناساز به مثابه پیکار درونی است؛ پیکار با نفس که در حماسه دینی از آن به «**جهاد اکبر**» نام برده شده است؛ ازجمله این ضد پهلوانها (قهرمان) ضحاک است:

ـ ضحاک

*ای برادر قصد **ضحاک** جفا پیشه مکن تا نبینی خویشتن همبر به پورآبتین*

(دیوان، ص ۵۵۶)

ضحاک جفاپیشه، همان نفس سرکش بدخوی است که در بند کشیدن وی برای رهایی لازم راه است.

وی در جبهه اهریمن از پیچیده ترین نمادهای اهریمنی است.

ب: شاهان حماسی

ـ افریدون

شاه عشقش چون یکی برکدخدای روم تاخت

*گفتی **افریدون** درآمد گرز بر **ضحاک** زد*

(دیوان، ۸۵۲)

در این بیت، عشق به شاهی چون فریدون تشبیه شده است که بر ضحاک نفس، گرزگران فرود می‌آورد و کسی را درمقابل او یارای مقاومت نیست. «فریدون نزد

www.SID.ir

Archive of SID

سنایی، نماد عدالت‌خواهی و کمال‌یافتگی است نیز وی اهورایی و دشمن دیوانی چـون ضحاک معرفی شده و سمبل نقش اهورایی است (قبادی، همان:۳۷۳).

ـ افراسیاب

*عالمی زاغ سیاه و نیست یک باز سـپید یک رمه **افراسیاب** و نیست پیدا **پـورزال***

(دیوان، ۳۴۶)

بیت با تقابل پورزال (رستم) و افراسیاب و سابقه تاریخی این پیکار به سـتیز مـداوم ناسازها ـ افراسیاب و پورزال و زاغ سیاه و باز سپید ـ اشاره می‌کند و ازحاکمیت نفس پلید (زاغ سیاه) از ناپیدایی هماوردی قوی چون باز سپید (پورزال) که جهان را از حیث وجود این نفس شوم پاک کند با تأسف و دریغ یاد می‌کند. «افراسیاب درجبهه اهـریمن از بزرگترین سمبلهای انیرانی و دشمن ایران است» (قبادی، همان: ۳۷۲).

ـ جم (جمشید)

*ندارد **ملک جم** درچشم عاشق وزن، چون دارد*

*که دست عاشق ازکهنه سفالی **جام جم** سازد*

(دیوان ، ص ۱۴۰)

ملک جم، جلوه‌های مادی و رنگارنگ جهان در مقابل جام‌جم اسـت کـه مظهـر دل مهذب و مصفای صوفی است که با پشت پازدن به زخارف دنیا به مرحله قرب «و کنت بی‌یسمع و بی‌یبطش و بی‌یبصر» رسیده و کـل هـستی را در آینـه دل خـویش مـنعکس می‌یابد. «سنایی، جمشید را فریب خورده نفس و اغوا شده ابلـیس و اهـریمن و بازنـده فره ایزدی می‌داند.» (قبادی، همان: ۳۷۲)

ـ قباد

*ازکل عالم شو بری، بگذر زچرخ چنبـری تا هیچ چیزی نشمری، تاج **قباد** و تخت جـم*

(دیوان ، ص ۹۳۶)

در این بیت نیز، به قطع تعلقات دنیوی و برگذشتن از چرخ چنبری دعوت شده کـه تنها در این صورت است که تاج قباد و تخت جم ـ دو مظهرقدرت و سلطنت جهانی ـ به هیچ نمی‌ارزد.

ـ کیخسرو

*اگرطبع تو ازفرهنگ دارد فر**کیخـسرو** وگرشخص تو اندر جنـگ زور **زال زر** دارد*

(دیوان، ص ۱۱۲)

www.SID.ir

Archive of SID

کیخسرو، شاید تنها پادشاه حماسه پهلوانی است که پس از نبرد بیرونی به پیکار درونی ـ نفسانی ـ می‌پردازد و سرانجام با واگذاری تخت و تاج سلطنت، خویشتن را از ظلمت دنیا رها می سازد و به فر و شکوه ایزدی دست می‌یابد.

«در شاهنامه **کیخسرو** به جهان باقی سفر می‌کند. وی نه تنها پادشاه که انسان کامل نیز هست. اوچون جمشید دارای جام جهان نماست که با چشمهای همه بین خورشید و با بینش رازدان خدا، عین بینایی و دل آگاهی است با دلی که آیینه گیتی‌نماست (یاحقی، همان ص ۳۵۷). وی بلند آوازه‌ترین پادشاه در روایات کهن است که به فناءفی الله می‌رسد، عدم تعلق کیخسرو به دنیا و پادشاهی و رها کردن آن و سرانجام ناپدید شدن او به مثابه قطع تعلق ازدنیا و **فناء فی الله** و رسیدن به جاودانگی است.

کیخسرو، یکی از رازناکترین و برجسته‌ترین نمادهای شاهنامه است. عدم تمایل وی به پادشاهی در اواخر عمر، او را به انسانی عرفانی تبدیل می‌کند. پس از اینکه سروش مژده پذیرفته شدن خواهش او مبنی بر رفتن از دنیای فانی از جانب حق تعالی را به وی می‌دهد به فرا زمان عروج می‌کند و به نوعی جاودانگی دست می‌یابد. کیخسرو در جدال دائمی خود با سمبل اهریمنی شاهنامه، افراسیاب و شکست او به خسروی دل آگاه و دنیاگریز تبدیل می‌شود. گفتگوی زال و کوشش او برای انصراف کیخسرو او دنیاگریزی، نماد جدال عقل و عشق است که سرانجام عشق برعقل نایل می‌آید. سرانجام کیخسرو پس از طی مراحل و مهلکه سلوک دنیوی و وادیهای معرفت‌افزا، همانند عارفان دست به سروش غیبی می‌زند و برون رفتی از دنیا پیدا می‌شود.

کیخسرو نماد مرگ آگاهانه در زندگی است؛ همان است که صوفیان آن را بقاء بالله خوانده‌اند (قبادی، همان: ۲۲۸).

ـ درفش کاویان

*تو یک ساعت چو **افریدون** به میدان باش تازان پس*
*به هرجانب که روی آری **درفش کاویان** بینی*
(دیوان،ص ۷۰۷)

نمادیترین قسمت داستان فریدون، قیام کاوه آهنگر و درفش اوست که نماد قیام بر ضد ستم و بیداد است و چرم آهنگری، حقیقتی نمادین است که اندیشه‌ای **اهلی** و پسندیده را تا رسیدن به پیروزی هدایت می‌کند (قبادی، همان:۲۱۲).

www.SID.ir

Archive of SID

نتیجه‌گیری

در حماسه درونی ـ عرفان ـ چون حماسه پهلوانی، ستیز ناسازها بنیادیترین موضوع است. در این عرصه، نفس ضد قهرمان اصلی است که با پهلوان ـ سالک ـ به چالش برمی‌خیزد و شرط پیروزی سالک عارف، مبارزه با نفس از طریق گذر از منازل مهلک و دشوار است که هر یک به مثابه خوانی در حماسه بیرونی است. موضوع قابل توجه این است که در شعرسنایی، حماسه درونی نیز از تمامی امکانات، مختصات و عناصر حماسه پهلوانی بهره می‌جوید. نکته دیگر اینکه در شعر سنایی اعم از دیوان و یا حدیقه، گاه عقل و خرد جایگزین نفس شده در تقابل با عشق قرار می‌گیرد؛ گاه نفس به فرعون مشابه می‌شود که در برابر موسی مقابله می‌کند و گاه ضد قهرمان، هستی و وجود است در مقابل نیستی و بی‌خودی. به هرحال در مجموع ستیز میان این ناسازها حماسه درونی را ایجاد می‌کند و راه بیرون شو و مخلص از این مکمن طی مقامات و منازل ـ هفتخوان ـ و صبر و استقامت در برابر جفای معشوق است تا سالک عارف پس از پیروز و سرفراز بیرون آمدن از مهالک منازل به وصال معشوق و فنای در او نایل شود و بقای جاودان یابد. سمبولیک بودن زبان هر دو عرصه، بهره‌گیری از زبان فاخر و سبک بیان غلوآمیز و همگونی رمز و رازها چون فره ایزدی با فیض روح‌القدس، سیمرغ ـ راهنما و نجات‌دهنده در حماسه با سیمرغ منطق‌الطیرکه رمزی است از انسان کامل یا مظهر باری‌تعالی، هفت خوان پرمخاطره که هفت زمینه یا مرحله عرفان است، بیانگر پیوند تنگاتنگی است که میان حماسه و عرفان وجود دارد و سنایی از اولین کسانی است که در مطاوی اشعارش به این موضوع می‌پردازد.

نام قهرمانان نمادین و چهره های اسطوره‌ای و پهلوانی شاهنامه و عناصر ولوازم نمادین این حماسه بزرگ ملی فراوان در آثار سنایی به کار رفته است. وی به مدد تفکر خلاق و قدرت تأویل‌گرایی خود، تصاویر شکوهمند و ژرفی را در جهت پیوند و همسانی نمادهای عرفانی حماسی ایجاد کرده است؛ از جمله این موارد رستم، چهره آرمانی حماسی ملی است که در ادب عرفانی و در شعر سنایی نماد انسان کامل و معادل حقیقت شمرده شده است و در مقابل او ضحاک و افراسیاب چهره نمادین اهریمنند که معادل فرعون قرار می‌گیرند.

بهرروی و بهره‌گیری فراوان سنایی از شخصیتهای پهلوانی، اساطیری در شاهنامه چون افریدون، رستم، افراسیاب، کیخسرو، کاوه، پرویز، زال، قباد، کیقباد، بیژن و

www.SID.ir

Archive of SID

جمشید و ضحاک و جم، حوادث و لوازم مربوط به ایشان چون هفت‌خوان و رخش و پیرزال و جام جم و... بیانگر توجه و آشنایی ژرف شاعر شوریده غزنه به شاهنامه حکیم توس است.

نکته قابل توجه این است که سنایی صرفاً به تأثیرپذیری از حماسه ملی بسنده نکرده بلکه به دلیل قدرت تأویل‌گرایانه خویش توانسته است بسیاری از واژگان متعارف حماسی را به نماد عرفانی مبدل کند؛ چنانکه تصاویر حماسی در آثارش، که عمده‌ترین بخش آن، نمادهای مشترک با شاهنامه است سهم عمده‌ای از صورخیال شعر او را به خود اختصاص می‌دهد؛ از جمله این موارد طرح جدال دائمی میان دو عنصر خروشان نیروی الهی با شیطان و اهریمن و یا نفس مطمئنه با نفس اماره یا روح با تن و جان با جسم است و این زیرساخت موجب خلق قهرمان و ضد قهرمانی چون موسی و فرعون و... می‌گردد و این‌گونه است که سنایی با طرح این موضوعات در غزلیات قلندرانه خویش الگو و سرمشقی برای شاعران عارف پس از خویش چون مولانا و... می‌شود.

منابع

۱. اسلامی ندوشن، محمدعلی؛ **جام جهان بین**؛ چ پنجم، تهران: گلشن، ۱۳۷۰.

۲. بلخی، جلال الدین محمد؛ **کلیات شمس تبریزی**؛ به اهتمام بدیع الزمان فروزانفر؛ ۸ جلد، چ چهارم، تهران: امیرکبیر، ۱۳۷۸.

۳. ــــــــــــــــ؛ **مثنوی معنوی**؛ به کوشش محمد استعلامی؛ ۶جلد، تهران: زوار، ۱۳۷۴.

۴. حافظ، شمس‌الدین‌محمد؛ **دیوان اشعار**؛ به اهتمام پژمان بختیاری؛ چ هشتم، تهران: امیرکبیر،۱۳۶۱.

۵. حسین‌پور جافی، علی؛ **بررسی و تحلیل سبک شخصی مولانا درغزلیات شمس**؛ تهران: سمت، ۱۳۸۶

۶. رزمجو، حسین؛ قلمرو **ادبیات حماسی ایران**؛ تهران: پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی،۱۳۸۱.

۷. رستگار فسایی، منصور؛ **فرهنگ نامهای شاهنامه**؛ ۲جلد، ج ۲، تهران :موسسه مطالعات و تحقیقات فرهنگی،۱۳۷۰.

www.SID.ir

Archive of SID

۸. زرین‌کوب، عبدالحسین؛ **ارزش میراث صوفیه**؛ چ پنجم، تهران: امیرکبیر،۱۳۶۲.
۹. ــــــــــــــــ ؛ **با کاروان حله**؛ چ پنجم، تهران: انتشارات جاویدان،۱۳۶۲.
۱۰. ــــــــــــــــ ؛ **جستجو درتصوف ایران**؛ ۲ جلد، چ دوم، تهران: امیر کبیر، ۱۳۶۳.
۱۱. سنایی، مجدود بن آدم؛ **حدیقه الحقیقه و شریعه الطریقه**؛ چ سوم، تصحیح و تحشیه مدرس رضوی تهران: انتشارات دانشگاه تهران، ۱۳۶۸.
۱۲. ــــــــــــــــ ؛ **دیوان اشعار**؛ به اهتمام مدرس رضوی؛ تهران: کتابخانه سنایی، ۱۳۸۳.
۱۳. شمیسا، سیروس؛ **انواع ادبی**؛ چ دهم، تهران: انتشارات فردوس، ۱۳۸۳.
۱۴. شمیسا، سیروس؛ **سیر غزل در اشعار فارسی**؛ تهران: انتشارات فردوسی، ۱۳۶۲.
۱۵. عطارنیشابوری، فریدالدین؛ **الهی‌نامه** به تصحیح هلموت ریتر؛ چدوم ،تهران : توس، ۱۳۶۸.
۱۶. فردوسی،ابوالقاسم؛ **شاهنامه**؛ تحت نظر.ا. برتلس، ۹ جلد، مسکو: انستیتوی خاورشناسی، ۱۹۶۰.
۱۷. قبادی، حسینعلی و بیرانوندی، محمد؛ **آیین آینه**؛ تهران: دانشگاه تربیت مدرس، ۱۳۸۶.
۱۸. کزازی، میرجلال الدین؛ **رویا، حماسه، اسطوره**؛ تهران: نشر مرکز،۱۳۷۲.
۱۹. یاحقی، محمدجعفر؛ **فرهنگ اساطیر و اشارات**؛ چ دوم، تهران: سروش، ۱۳۷۵.

مقالات

۱. حسین‌پور جافی، علی؛ «**حماسه عرفانی و تجلی آن در شمس نامه مولانا**»، پژوهش ادبی زبان و ادبیات فارسی، فصلنامه پژوهشکده علوم انسانی و اجتماعی، جهاد دانشگاهی دوره جدید، شماره اول (بهار و تابستان ۱۳۸۱)ص۳۵- ۵۱.
۲. ذوالفقاری، حسن؛ «**چاهانه**»، فصلنامه علمی پژوهشی دانشگاه الزهراء، سال شانزدهم و هفدهم شماره ۶۱و ۶۲، تهران: انتشارات دانشگاه الزهراء، ۱۳۸۶-۱۳۸۵، ص ۱۲۹- ۱۵۷.
۳. فتوحی، محمود و محمدخانی، علی اصغر؛ «**سنایی و سنت غزل عرفانی**»، «**شوریده‌ای در غزنه**»، مجموعه مقالات همایش سنایی تهران: سخن،۱۳۸۵،ص ۱۱۹- ۱۴۵.
۴. قبادی، حسینعلی؛ «**حماسه عرفانی یکی از انواع ادبی درادبیات فارسی**»؛ پژوهش ادبی زبان و ادبیات فارسی. فصلنامه پژوهشکده علوم انسانی و اجتماعی، جهاد دانشگاهی دوره جدید، شماره اول (بهار و تابستان ۱۳۸۱) ص۱ - ۲۰.
۵. مشتاق مهر، رحمان؛ «**بازتاب عناصر حماسی درغزلیات شمس**»، فصلنامه زبان و ادبیات فارسی دانشکده ادبیات و علوم انسانی؛ سال اول، شماره ۳، ارومیه: دانشگاه ارومیه، ۱۳۸۶، ص۱۶۳- ۱۸۶.

www.SID.ir